

## تامل

## اخلاق فضیلت‌گرا و دغدغه زندگی خوب

➤ **سپیده رحیم‌زاده**

از گرایش‌های مسلط در فلسفه اخلاق، «فضیلت‌گرایی اخلاقی» است که ردپای آن را می‌توان در یونان باستان و در اندیشه متفکرانی همچون افلاطون، ارسطو و توماس آکویناس جست‌وجو کرد. آنچه در فضیلت‌گرایی اخلاقی مورد تأکید قرار می‌گیرد، عمل کردن بر مبنای فضیلت است و معتقدند که اخلاق محض مبتنی بر «فضیلت‌مندی» است، نه باید و نیابدها.

شارحان این گرایش از اخلاق می‌کوشند تفسیری از اخلاق ارائه کنند که در برابر «نظریه‌های هنجاری» در اخلاق باشد. این گرایش از فلسفه اخلاق بتدریج پس از رنسانس با روی کار آمدن رویکردهای وظیفه‌گرایانه و پیامدگرایانه بتدریج رو به افول نهاد اما مجدداً پس از جنگ جهانی دوم در آثار متفکرانی چون الیزابت آنس‌کم از شاگردان ویتگنشتاین و فیلیپافوت، مار-تا تونس باون، کارا دایاموند، مایکل استاک و … مطرح شد.

اما این رویکرد در ایران نیز در آرا و اندیشه‌های برخی از صاحب‌نظران فلسفه اخلاق از جمله استاد **مصطفی ملکیان** ظهور و بروز قابل تاملی داشته است. ملکیان در مصاحبه با «شهرپروند امروز» بیان می‌کند «بعد از انقلاب در کشور ما، بیشتر کتاب‌های فلسفه اخلاق یا «وظیفه‌گرایانه» است یا «نتیجه‌گرایانه» و چندان به اخلاق فضیلت‌پرداخته نشده این در حالی است که اخلاق فضیلت در فرهنگ ما یعنی فرهنگ اسلامی که با نوعی از انس فرهنگی ملازم است ولو اینکه مباحث نظری آن مفقوده باشد». از این رو به زعم او «وقتی از اخلاق فضیلت حرف می‌زنیم، گویی به سنت رایج خودمان برمی‌گردیم».



او بر اخلاق فضیلت‌گرایانه تأکید می‌گذارد و در همین مصاحبه تصریح می‌کند این نگاه به اخلاق، رجحان الکترا ناپذیری به رقیای خود دارد و از موضع قابل دفاع‌تری سخن می‌گوید.

واقعیت این است که «فضیلت» و «منش» از مفاهیم کلیدی در فضیلت‌گرایی اخلاقی است از آنجا که کارکرد و برداشت امروزی از اخلاق، صحبت از درست و نادرست بودن رفتارها است، اخلاق فضیلت، پرسش اصلی اخلاق را «زندگی خوب» و «چگونه بودن» عنوان می‌کند. به تعبیری، اخلاق فضیلت‌گرا می‌تواند مفاهیم «وظیفه» و «لزام» را در حمایت از مفاهیم غنی فضیلتی کنار گذارد و به باور فیلسوفانی که از نظر گاه فضیلت‌گرایانه به اخلاق نگاه می‌کنند، احکام فضیلتی، احکامی از یک «زندگی کامل انسانی» است. اینجا است که تمایز بین «اخلاق» و «قانون» بیش از پیش محل سؤال قرار می‌گیرد، ملکیان با اشاره به اینکه «وظیفه اجتماعی، کار قانون است و سعی در انساب تر شدن، کار اخلاق است» بر این امر تأکید می‌گذارد که «اگر جامعه بهتر می‌خواهد به حقوق توجه کند و اگر فرد بهتر می‌خواهد از ترویج دهد».

او بر اهمیت اخلاق فضیلت‌گرا در زمینه‌های سیاسی نیز چنین اشاره می‌کند که «در تبیین مسائل اخلاقی، قانون حجم عمده‌ای از مشکلات ما را حل می‌کند و نکته این است که چون اخلاق فضیلت‌گرا در سطح بالارتی از سایر رویکردها به اخلاق است، مادامی که افراد جامعه را با «اخلاق فضیلت» آشنا کنیم، لاقلاً به اخلاق «نتیجه» و «وظیفه» تن خواهند داد».

به باور این دسته از فلاسفه که به اخلاق فضیلت‌گرا معتقدند، برای برخورداری از حداقل‌های اجتماعی باید به قانون رجوع کرد اما برای ارتقای این حداقل‌ها و به کمال رسانیدن آنها در سطح اجتماعی و سیاسی، اخلاق فضیلت‌گرایانه راهگشا خواهد بود.

تلفن گروه اندیشه: ۱۳۵۷ ۸۸۷۶

editorial@iran-newspaper.com



گفت‌وگو با دکتر سروش دباغ

# سیاست در صحن اخلاق

## «اخلاق فایده‌گرا» را در سیاست موجه و راهگشا می‌دانم

➤ **گفت‌وگو از علیرضا شیرازی‌نژاد**

«بی‌اخلاقی» بزرگترین نقد بر ماهیت مدرنیته است. از این رو است که «فلسفه اخلاق» در کانون توجه اندیشمندان دوره مدرن قرار گرفت. در میان مباحث فلسفه اخلاق و دیدگاه‌های مختلفی که وجود دارد مناقشه بین دو نظرگاه اخلاقی «فایده‌گرایی» که از اقسام نتیجه‌گرایی است و «فضیلت‌گرایی» بیش از همه محل بحث بوده است.

فایده‌گرایان (فیلسوفانی نظیر جان استوارت میل یا جرمی بنتام) درصدد هستند تا اصول و قواعدی را تبیین کنند تا بیشترین غلبه عمومی خیر بر شر فراهم شود. آنان ادعان دارند که می‌توان بسا روش‌های کمی یا تحلیل‌های ریاضیاتی، خوب و بد را در مقابل هم، اندازه‌گیری و موازنه کرد. دیدگاه‌های اصلی این نظریه‌ها اخلاقی را می‌توان در سه دسته «فایده‌گرایی عمل‌نگر»، «فایده‌گرایی کلی»، «فایده‌گرایی قاعده‌نگر» خلاصه کرد. بیرون این رویکرد اخلاقی پشتند بر این نکته تأکید می‌گذارند که نباید فایده‌گرایی را با لذت‌گرایی اشتباه گرفت.

«فایده‌گرایی» در اواخر قرن بیستم با طرح جدی نگرفتن ارزش انصاف و برابری در توزیع و زیر سؤال بردن معیارهای بیشینه‌سازی خیر، توسط «جان رالز» مورد انتقاد جدی قرار گرفت. امروزه، دامنه مباحث اخلاق فایده‌گرایی به حدی فراگیر شده است که شاخه‌ای جدید در این نظریه با عنوان «پیامدگرایی» به وجود آمده است.

از طرفی، موافقان «فضیلت‌گرایی» در اخلاق (از جمله افلاطون، ارسطو، دیوید هیوم، لسلی استفن) بر پرورش

استدلال من در باب عدم کارایی «اخلاق

فضیلت‌گرا» در حوزه سیاست این است که اخلاق فایده‌گرایانه با «انسان‌های متوسط» که عموم جوامع را پر کرده‌اند، ربط و نسبت بیشتری دارد. جهان و جوامع را نه قدیسان پر کرده‌اند و نه آدمیان سرور، بلکه عالم مملو از «آدمیان متوسطی» است که به اعمال نیک از آنها سر می‌زند و هم هر از گاهی حسد می‌ورزند و یا خشم می‌گیرند، در عین حال به فکر منفعت و سود خویش هم هستند. مادامی که اخلاق نتیجه‌گرایانه و فایده‌گرایانه متضمن بیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج برای اکثریت افراد جامعه باشد، روا و برگزفتنی است

استدلال من در باب عدم کارایی «اخلاق فضیلت‌گرا» در حوزه سیاست از این قرار است که اخلاق فایده‌گرایانه با «انسان‌های متوسط»

تاملات چند سال اخیر، مرا به برگزفتن و اختیار کردن رویکرد «فایده‌گرایی قاعده محور» در اخلاق سوق داده است؛ روایتی از فایده‌گرایی که فیلسوفانی مانند «برژد هوکر» (فیلسوف معاصر انگلیسی) عرضه کرده‌اند؛ فراتی که متضمن بیشینه شدن فایده، کمینه شدن درد و رنج و پاسداشت حقوق بشر است و در عین حال سبک‌های مختلف زندگی را به رسمیت می‌شناسد.

شما در مقاله «فضیلت و سیاست» خود، به صراحت عنوان می‌کنید که «اخلاق فضیلت‌گرا» در امور سیاسی کارایی ندارد. استدلال شما برای این موضوعگیری چیست؟

استدلال من در باب عدم کارایی «اخلاق فضیلت‌گرا» در حوزه سیاست از این قرار است که اخلاق فایده‌گرایانه با «انسان‌های متوسط» تاملات چند سال اخیر، مرا به برگزفتن و اختیار کردن رویکرد «فایده‌گرایی قاعده محور» در اخلاق سوق داده است؛ روایتی از فایده‌گرایی که فیلسوفانی مانند «برژد هوکر» (فیلسوف معاصر انگلیسی) عرضه کرده‌اند؛ فراتی که متضمن بیشینه شدن فایده، کمینه شدن درد و رنج و پاسداشت حقوق بشر است و در عین حال سبک‌های مختلف زندگی را به رسمیت می‌شناسد.

شما به کارآمدی اخلاق فایده‌گرا در امر سیاسی و اجتماعی تأکید می‌کنید، آیا این نگرش اخلاقی را در روابط بین‌الملل و معادلات جهانی نیز کارآمد می‌دانید؟ درباره معادلات جهانی و همچنین تحولاتی که در حوزه روابط بین‌المللی ایران و برداشته شدن تحریم‌ها در یک فرآیند نسقگیر چند ساله که انصاف از ستاوردهای مهم دولت حسن روحانی است، می‌توان از منظر «نتیجه‌گرایی اخلاقی» سخن گفت.

مباحث مربوط به حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های آسیب دیده که با روایتی از «فایده‌گرایی قاعده محور» که متضمن پاسداشت کرامت انسانی است، متناسب و متلائم است.

سوالی که توسط دولترمردان و مردم هر کشوری طرح می‌شود از این قرار است: «بناه دادن به این آوارگان چه نسبتی با منافع ملی ما دارد؟» در عین حال، به دلیل اینکه کشورهای اروپایی به کنوانسیون‌های بین‌المللی ملحق شده و حقوق بشر مبتنی بر پاسداشت حقوق اقلیت‌ها در این کنوانسیون‌ها لحاظ شده است، فعالان حقوق بشر از این منظر امور را دنبال می‌کنند و احياناً به برخی از سیاستمداران خرده می‌گیرند.

من متخصص سیاست بین‌الملل نیستم و در این عرصه کار نکرده‌ام. در عین حال، براساس آنچه که در رسانه‌ها طرح شده، می‌توان چنین انگاشت که در حال حاضر، مسأله پناهجویان جدی است. خوشبختانه اخیراً اتفاقات نیکویی (بویژه برای پناهجویان سوری) رخ داده است و گروهی از آنان در برخی از کشورهای اروپایی و کانادا سکنی گزیده‌اند. اما پناه دادن پناهجویان در برخی از کشورهای اروپایی، بعضاً مورد طعن و انتقاد مردم نیز قرار گرفته است.

بحث ما اکنون در «عرصه جامعه» و در «سطح کلان» است، برخلاف «خودمحوری» و «گوینیم» که صبغهای شخصی و فردی دارد. بنابراین، در این میان، بین خودمحوری (Egoism) و فایده‌گرایی (Utilitarianism) خلط نکنیم. اگر شخصی در بی نفع شخصی خود باشد، قطع نظر و بدون لحاظ کردن منافع دیگران، این امر سوسبه خودمحرانه دارد.

چنانکه فیلسوفان اخلاق آورده‌اند، «خودمحوری روانشناختی» ( Psychological Egoism ) در پی تبیین این امر است که انسان‌ها چگونه زندگی می‌کنند. از این منظر، عموم انسان‌ها در پی بیشینه کردن منفعت و لذت و کمینه کردن درد و رنج شخصی‌اند، این سخن، سویه تجربی- توصیفی دارد. در عین حال، «بایستesse» و روا بودن چنین موضعی که از آن به «خودمحوری اخلاقی» ( Ethical Egoism ) تعبیر می‌شود، قویاً محل تردید است.

می‌دانیم که شما دغدغه رویکردهای وجودی و اگزیستانسیالی دارید، با توجه به اصول تفکری این نگرش بین‌المللی، از نظر شما آیا سیاست بین‌الملل در قیبال پناهجویان، کرامت انسانی و کرامت اخلاقی را زیربنا نگذاشته است؟

بحث پاسداشت حقوق اقلیت‌ها، بیش از اینکه به دغدغه‌های، اگزیستانسیالی مربوط باشد، از آموزه‌های اخلاقی مبتنی بر لحاظ کردن و در نظر آوردن کرامت ذاتی انسان (human dignity) نشأت می‌گیرد. دغدغه‌های اگزیستانسیالی بیشتر معطوف به مقلواتی نظیر تنهایی، معنای زندگی ، مرگ و دلهره وجودی است که در جای خود بسیار نیکوست.

شما در فصلی از «درس گفتارهایی در فلسفه اخلاق»، به تبیین «اخلاق فمینیستی» پرداخته و توضیح داده‌اید که می‌توان اخلاق مردانه «عدالت-محور» را از اخلاق زنانه «مراقبت-محور» تفکیک کرد و بازشناخت. آیا فایده‌گرایی اخلاقی به مسائل اخلاقی نگاهی جنسیتی دارد؟ تا آنجا که به «فایده‌گرایی اخلاقی» مربوط است، این مکتب کاری با جنسیت ندارد و تفاوتی میان زنان و مردان قائل نیست. در حوزه اخلاق هنجاری، نظریه‌ای که مبتنی بر جنسیت است، Ethics of Care یا «اخلاق مراقبت» است. در فایده‌گرایی، بیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج برای «اکثریت شهروندان» محوریست دارد و مؤلفه‌هایی چون جنسیت و مذهب، ملیت و نژاد، مزیت و موهبتی برای کسی ایجاد نمی‌کند.

در اجتماع هستند کسانی که به توجهیات فایده‌گرایانه دست می‌زنند یا مثلاً در رقابت‌های سیاسی از شعارها و وعده‌های دروغ استفاده می‌کنند. پاسخ اخلاق فایده‌گسرای فایده‌محور نسبت به چنین مسأله‌ها به مطلوب‌هایی چیست؟ مطابق با آموزه‌های فایده‌گرایانه، احتیاط و فریبکاری، کنش‌هایی غیر اخلاقی‌اند چرا که در مجموع متضمن افزایش درد و رنج برای شهروندان می‌شوند؛ اگر کسی صرفاً در پی برآورده کردن اهداف و امیال خود باشد، قطع نظر از آثار و نتایج آنها، کاری غیراخلاقی مرتکب شده است. در واقع نگرش او، سویه خودمحرانه (egoistic) دارد و نه فایده‌گرایانه. چنانکه پیشتر آوردم، «خودمحوری اخلاقی» برخلاف انواع نظریات فایده‌گرایانه، غیر موجه است و فرو نهادنی.

## اندیشه

## نقد و نظر

نگاهی به کتاب «ملت‌هایی بدون ملی‌گرایی» اثر ژولیا کریستوا

### داستان «بیگانگی» یک فیلسوف

➤ **مهرداد آروین**



ژولیا کریستوا، فیلسوف و روانسکاو بلغاری-فرانسوی، در بسیاری از آثار خود به نحو آشکار یا ضمنی به مفاهیمی چون «بیگانگی»، «دیگربودگی» و «خارجی بودن» می‌پردازد و آن را هم در سطح روانکاوانه و هم از حیث تاریخی-سیاسی مورد بحث قرار می‌دهد. اگر کتاب‌هایی چون «قدرت‌های وحشت» و «قصه‌های عشق»، پرداختی غیرمستقیم و روانکاوانه از امر «بیگانه‌اند، دو کتاب «بیگانه بسا خودمان» و «ملت‌هایی بدون ملی‌گرایی» این مفهوم را در بستری تاریخی و سیاسی جای می‌دهند.

به بهانه کتاب تازه منتشر شده «ملت‌هایی بدون ملی‌گرایی» از سوی نشر شوَند با ترجمه مهرداد پارسا، در این نوشتار مفهوم «بیگانگی» را از دیدگاه کریستوا مورد تدقیق قرار خواهیم داد. اگر چه کریستوا این کتاب را در سال ۱۹۹۲ می‌نویسد، اما ایده‌هایی را پیش می‌نهد که به‌ویژه در خصوص مسائل فعلی «مهاجرت در فرانسه» بسیار راهگشا و عمیقاً پیشگویانه‌اند.

\*\*\*

ژولیا کریستوا در فصل نخست این اثر، «ملت فردا چگونه ملتی است؟» که در آن مبسوط‌تر از باقی فصول به مسأله «بیگانگی» می‌پردازد، اظهار می‌کند که به رسمیت شناختن «دیگربودگی» و پذیرش «دیگربودگی»، رسالتی بر دوش هر یک از ما و بشرط زیستن در «جهانی متشکل از بیگانه‌ها» است. چرا که برای هر فرد، «دیگری»‌ای وجود دارد و «امر آشنا» همواره می‌تواند دیگری و «امر غریب» سوزهای دیگر باشد.

کریستوا می‌گوید «پذیرش بیگانگی درون» شرط اصلی پذیرش بیگانگی خارجی است. اما در نبود چنین پذیرشی، در جریان مهاجرت‌ها و جای‌جایی‌های هویتی اخیر، چه بر سر بیگانگان امروز آمده است؟

به باور کریستوا، محو شدن ارزش‌های جهانشمول و بحران بی‌هویتی انسان‌هایی که کیستی خود را فراموش کرده‌اند، موجب شکل‌گیری جریان کینه‌توزانه بازگشت به ریشه‌ها و اصل و نسب شده است. جدال‌های هویتی و تأکید بر کیش نیاکان تنها دستاویزی سیمانه و بدوی برای «اثبات خویشتن» بر اساس‌نژاد و اصل و تبار است. این امر بویژه در فرانسه که با سیل مهاجرت‌های دائمی مواجه است شکل ملموس‌تری می‌یابد؛ مهاجرانی که اغلب سختی، فرهنگ و ارزش‌های جامعه میزبان را به رسمیت می‌شناسند و در نتیجه روح اجتماعی و ارزش‌های سنتی آن را تهدید می‌کنند.

عجیب نیست اگر فرض کنیم که در سال‌های آتی از آن روح منسجم و روشنگر رانسوی چیز زیادی بر جای نمی‌ماند و به واسطه ورود مهاجران، نابود می‌شود. ما می‌توانیم این پرسش را مطرح کنیم که آیا این خطری نیست که به واسطه جامعه‌ای دموکراتیک ایجاد شده است؟ جامعه‌ای که از سراسر انج نپهان به دموکراسی و آزادی‌های فردی، فضای را ایجاد می‌کند تا مهاجران با عقاید خود جامعه‌ای را بسازند که در نهایت به همان چیزی که از آن گریخته‌اند، تبدیل می‌شود؟ به بیان دیگر، اگر فرض کنیم که آزادی‌های دموکراتیک به همگان اجازه می‌دهد که عقاید خود را ابراز و حتی تحمیل کنند، جامعه نمی‌تواند روح آزادی‌خواهانه خود را حفظ کند و بتدریج به وضعیتی می‌رسد که اکنون فرانسه بدان رسیده است.

کریستوا می‌گوید در برخورد با این مسأله باید از هر دو حد افراطی اجتناب کرد؛ دعای ملی گرایان و راست گرایان مبتنی بر ممنوعیت ورود مهاجران، حفظ جنبه مهربانانه مللی و از نسوی دیگر، رویکرد چپ افراطی که از گونه تصویری از «مرملی» را طرد می‌کند و جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد را ارج می‌نهد، باید راه میانه‌ای وجود داشته باشد که هم از «ملی‌گرایی افراطی جناح راست» اجتناب کند و هم از «طرده سرخوشانه جناح چپ»؛ ابتدا نوعی به رسمیت شناختن هویت ملی، انسجام و تأییدی از آن جنس که کودک در ابتدای شکل‌گیری هویت خود به آن نیاز دارد، چرا که بدون این تأیید اولیه، بدون این حس رضایت و خودشیفتگی اولیه، پذیرش «دیگری» ناممکن خواهد بود؛ و اغلب در قالب قسمی تهدید یا حسنی آکنده از نفرت تجربه می‌شود. پذیرش «دیگری» باید در سایه تقکری به رسمیت شناخته شود که به فردیت هر سوزه، فضایی برای شکوفایی می‌دهد.

کریستوا معتقد است برای آنکه بیکر ملی فرانسه بتواند پذیرای فردی خارجی باشد، ابتدا باید به رسمیت شناخته شده و از سوی خارجیان تأیید شود. او پس از ارائه شرحی از مفهوم هویت ملی در امریکا و فرانسه و همچنین روایتی از اولین بیگانگان تاریخ به جزایت «رویگرد جهان‌وطنی» عوش می‌پردازد. او در برابر «روح مردم» فرانس، ایده «روح کلی» منتسکبوا مطرح می‌کند که از «حقوق انسان» فراتر از «حقوق شهروند» دفاع می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه امر فردی می‌تواند در کل بزرگ‌تری که شرط وجودی آنها است، ادغام شود. برخلاف «روح مردم» هررد که زمینه‌ساز مدعیاتی هژمونیک است، مفهوم «روح کلی» موجب شکل‌گیری جهانی بدون خارجی (جایی که فرد خارجی دیگر خارجی به حساب نمی‌آید) یا حرکت به سوی جهانی متشکل از بیگانگان (جایی که همگان به بیگانه بودن خود آنگاه دارند) خواهد شد.

در فصول بعد نیز کریستوا به اشکال مختلف ایجاد مباه «امر ملی» را مورد بررسی قرار می‌دهد. در فصل «نامه‌ای سرگشاده به آرم‌د دزیر» کریستوا به معرفی مختصر «اتحادیه ضدنژادپرستی» به ریاست آرم‌د دزیر می‌پردازد و می‌کوشد راهکارهایی را برای حل مشکل مهاجرت به وی پیشنهاد دهد. به اعتقاد او، در جهان امروز باید به تصویر بیهینه و مطلوبی از «امر ملی» دست یابیم که نخست تضمینی برای حس همانندسازی و غرور ملی باشد و سپس ضرورت جان دادن وجودیاتی ملی در کل‌های سیاسی و اجتماعی عظیم‌تر را بپذیرد. در غیر این صورت، ناچیز پنداشتستن «من آرمانی» اولیه موجب می‌شود که فرد میان برخاشگری و خودکشی انتخاب چندانی نداشته باشد. او با بازگشت به ایده «روح کلی» منتسکبوا اظهار می‌کند که این مفهوم مبصره‌فرد که از روشنگری فرانسه نشأت می‌گیرد، مستلزم تلفیق تفاوت‌ها بدون محو کردن و همسوار کردن لایه‌های مختلف واقعیت اجتماعی است. وحدت سیاسی و / یا ملی است. و از این رو می‌تواند به گشایشی درخصوص مسأله امر ملی دست یابد.

کریستوا این مفهوم را در دو فصل دیگر کتاب، «ملت و کلمه» و «گفت‌وگوی درباره رمان «سامورای‌ها» نیز به شیوه‌هایی دیگر پی می‌گیرد. مفهوم ملت در گفت‌وگوی یابانی کتاب در سطحی دیگر از خلال شرح حیات فکری روشنفکرانی ادامه می‌یابد که هر یک در رمان «سامورایی‌ها» در قالب هویتی بیگانه ظاهر می‌شوند. در این گفت‌وگو، کریستوا از چرخش خود از «نظریه» به «داستان»، از رمانی که تصویرگر پاریس سال‌های جوانی است می‌گوید و می‌کوشد روایتی روانکاوانه از عناصر اصلی رمان خود به دست دهد؛ روایتی که بیان کنش‌های داستان این بیگانگی و به ویژه «بیگانگی خویش» است. به نظر می‌رسد، کریستوا در این کتاب که در واقع چکیده‌ای از کتاب «بیگانه با خودمان» است، می‌کوشد به تعادلی شبیه به تعادل میان «امر نشانه‌ای» و «امر نمادین» دست یابد؛ دست یافتن به هویت و جامعه‌ای که از نسویی انتسجام لازم را برای ورود و ارتباط با زبان و فرهنگ نمادین جهانی داشته باشد و از سوی دیگر به واسطه بهره گرفتن از بیگانگان درون/ بیرون سرزندگی و نشاط ضروری برای رسیدن به وضعیتی فرابندی را کسب می‌شود. این شرط لازمی برای حفظ روح کلی حاکم بر فرهنگ و در عین حال پذیرش فردیت‌هایی است که می‌توانند به پویایی «تصویر ملی» کمک کنند.